

تقابل با چین و جلوگیری از هرگونه پیشرفت در مذاکرات، سیاستی است که کشورهای حامی بلوک غرب دارند، این افراد در تمام نهاد تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز نفوذ کردند و حتی رسانه‌هایی دارند که می‌توانند هدایت‌کننده دیدگاه‌ها و نگاه‌ها به سمت غرب باشند؛ این در حالی است که حداکثر تا ۱۰ سال آینده قدرت اقتصادی دنیا از غرب به سمت شرق و خصوصاً چین تغییر می‌کند. حال اگر بخواهیم به همین روزمرگی در همکاری با چین ادامه دهیم تمام فرصت‌ها را مانند ۸ سالگی که در دولت روحانی سوخت از دست خواهیم داد و چین در توسعه و دور زدن محدودیت‌های ژئوپلیتیکی خود سایر کشورها را انتخاب می‌کند. در این خصوص با میثم ظهوریان، پژوهشگر سیاستگذاری عمومی گفت‌وگویی داریم که در ادامه می‌آید.

وضعیت و جایگاه چین را در اقتصاد جهانی چگونه می‌بینید؟

بعد از جنگ سرد و فروپاشی شوروی در عرصه روابط بین‌الملل یک مناسباتی تا مدتی حاکم است به عنوان نظم نوین جهانی، یعنی ما یک هژمونی نسبی سیاسی و اقتصادی در بلوک غرب و مشخصاً آمریکا داریم که حتی این امر در جنگ اول خلیج فارس یعنی در حمله آمریکا به عراق تثبیت هم می‌شود. اما در هزاره جدید بتدریج این نظم شروع به تغییر می‌کند بعد از سال ۲۰۰۳ شاهد تغییر نظام بین‌الملل هستیم و شاید نماد این تغییر شکست آمریکا در افغانستان باشد.

مهم‌ترین عنصر اثرگذار در این بخش، کشور چین است. وقتی روندهای بین‌المللی و شاخص‌های اقتصادی و تجاری را مرور می‌کنید، متوجه می‌شوید که تغییرات قابل توجهی در مورد چین در حال رخ دادن است. به عنوان مثال اگر شاخص را تولید ناخالص ملی بر مبنای قدرت برابری خرید در نظر بگیرید اکنون چین کشور اول دنیا است. بر این اساس ترندها نشان می‌دهد چین تا ۱۰ سال آینده قدرت اول دنیا می‌شود، در عرصه تجارت جهانی هم به این شکل خواهد بود، در حال حاضر حدود ۸۵ درصد کشورها، تجارت خارجی‌شان با چین از میزان تجارت خارجی‌شان با آمریکا به شکل قابل توجهی

بیشتر است. در سرمایه‌گذاری خارجی هم وضعیت به این شکل است. چین بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۲۰ میزان سرمایه‌گذاری‌اش در آفریقا از ۷۴ میلیون دلار به ۶ میلیارد دلار رسید، یعنی سرمایه‌گذاری چین در آفریقا ۸۰ برابر بیشتر شده است.

اگر روندهای جهانی را در برابر خودمان بگذاریم، کاملاً این تغییر نظم تک قطبی جهانی قابل درک است، یعنی انتقال قدرت از غرب به شرق کاملاً پیدا است. بتدریج توزیع قدرت از غرب به شرق، اتفاق افتاد و در این معادله تنها چین نیست بلکه هند و ایران هم به عنوان قدرت منطقه‌ای و نظامی حضور دارند. آیا این به این معنا است که چین در آینده تک قدرت دنیا است؟ به اعتقاد من اینگونه نیست.

دلیل مهم این است که قدرت بلوک غرب صرفاً از عرصه اقتصاد نیامده است. یعنی غرب مؤلفه‌های در حوزه رسانه، فرهنگ و... دارد که هنوز چین وارد مواجهه جدی با آنها نشده است، حتی در عرصه اقتصادی فقط تولید ناخالص داخلی، عنصر اصلی و تعیین‌کننده نیست؛ قدرت جهانی از قدرت دلار به عنوان عنصری از تجارت جهانی را نباید نادیده گرفت، ۵۰ درصد تجارت کشور براساس دلار است، لذا هنوز چین نتوانسته با این مورد روبه‌رو شود. البته فعالیت‌های چین در این حوزه داشته مانند شکل‌گیری بریکس (کشورهای برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی عضو بریکس هستند) و ذیل آن هم بانکی ایجاد شده که بتواند قدرت دلار را کم کند و امکان تجارت با کشورهای عضو از طریق ارزهای ملی فراهم کند.

در این میان آمریکا هم مواجهه جدی با این اتفاق دارد، آمریکا دو جنگ ارزی را با چین کلید زد که هدف آن اساساً مقابله با قدرت صادرات چین است. با این اوصاف ما در یک جنگ ترکیبی به سر می‌بریم برای اینکه کشورها سعی می‌کنند این نظم جدیدی که در حال شکل‌گیری است را به نفع خود تغییر دهند. بسیار مهم است که در این جنگ به عنوان قدرت منطقه جایگاهی برای خود ایجاد کنیم؛ حتی می‌توانیم خودمان را تبدیل به یک قدرت جدی جهانی کنیم.

این تغییر پارادایم آتقدر آشکار و روشن است که شما می‌بینید در چند سال اخیر حتی کشورهایی مثل امارات، عربستان و رژیم اشغالگر قدس که به طور سنتی در بلوک غرب

چین تا ۱۰ سال آینده قدرت اول دنیا می‌شود، در عرصه تجارت جهانی هم به این شکل خواهد بود، در حال حاضر حدود ۸۵ درصد کشورها، تجارت خارجی‌شان با چین از میزان تجارت خارجی‌شان با آمریکا به شکل قابل توجهی بیشتر است